

ایبسن IBSEN



اهمیت و عظمت آثار (هنریک ایبسن) نماینده نویس سوندری را لیون دریک مقاله نشان داد. برای تحلیل هر یک از نمایشنامه‌های او باور کتابها نوشت و معارفانه تبدیل در ایران کمترین کوشش برای شناساندن این نویسنده بزرگ بعمل نیامده است. در مقاله زیر اندیشه‌هایی که پایه نمایشنامه‌های (ایبسن) میباشد بیان شده و آثار او مورد تحلیل قرار گرفته است

ایبسن IBSEN

در نیمه شیئی که قرن هجدهم پسایان می‌یافت و قرن نوزدهم آغاز می‌گشت کوتاه و شیراز در دربار و ویلاد با اده‌ای از دوستان نویسنده خود جامه‌پاشان را با آرزوی طلوع ادبیات نونوشیدنه این آرزو برآورده شد و یک قرن در ۱۸۸۹ آخرین اثر ایبسن «ژمانیکه ما مردگان زنده شدیم» بوجود آمد.

قرن نوزدهم دوران جنگ بین رئالیسم و رمانتیسم بود. در زمینه درام نویسی اولین و بزرگترین کسی که در این جنگ شرکت داشت هنریک ایبسن نروژی است و بنبروی او بود که درام نویسی در اروپا سیر خود را تغییر داد ایبسن را میتوان

چون بل و واسطه بین رمانتیسم و رئالیسم دانست. زیرا او نیز - چون «مترلینک» و «هایتن» نویسندگان همزمان خود - هیچگاه بطور قطعی از رمانتیسم جدا نشد و در تمام آثارش تمایل او را به این آید آید میتوان مشاهده کرد.

ایبسن بر سر تئاتر جدید سبب نهاده است تا اثر او هم از نظر فلسفی و فکری و هم از لحاظ راه و روش نمایشنامه نویسی از او پیروی می‌کند. خصمیت‌های تئاتر قرن بیستم چون برناردشو و اولون او تیل از او تقلید کرده اند و فوئورین و مهمترین آثارشان در تحت تاثیر شاهکارهای ایبسن نوشته شده است. بنابراین منطقه ای است که نوشته‌های ایبسن را چون راهنمای کاملی برای شناختن تئاتر

قرن بیستم بدانیم. همه نمایشنامه‌های ایبسن در نیمه دوم قرن نوزدهم نوشته شده است و معمولاً آنها را سه دوره تقسیم می‌کنند و این ترتیب سیر تحولی اندیشه او را می‌نمایاند. مرحله اول از سال ۱۸۵۰ شروع شده و با نمایشنامه Peer Gent «پیر گنت» ختم میگردد. مرحله بعدی از ۱۸۶۹ تا ۱۸۹۰ بطول می‌انجامد و آخرین نمایشنامه‌هایی که ایبسن در این دوران نوشته Hedda Gabler «هدا گابلر» میباشد. در مرحله سوم، او چهار نمایشنامه نگاشته است که نخستین آنها «استاد معماری» در سال ۱۸۹۲ میباشد و نمایشنامه «ژمانیکه ما مردگان زنده شدیم» در سال ۱۸۹۹ این دوران را پایان میدهد و ایبسن نمایشنامه‌های دوران اول را در مدت ۱۷ سال بوجود می‌آورد و دو نمایشنامه «برنده» و «پیر گنت» بهترین معرف اندیشه‌های او در آن زمان می‌باشد. با مطالعه این دو نمایشنامه فلسفی میتوان پی برد که ایبسن در آن هنگام کاملاً تحت تاثیر فلسفه هگل است هر دوی آنها جدال درونی نویسنده را نشان میدهد و نماینده کارهای بعدی او است. مادراین جا باین دو نمایشنامه توجه بیشتری خواهیم داشت زیرا همه آثار بعدی ایبسن بر پایه این دو بنا نهاده شده است. در Brand «برنده» و «پیر گنت» عواملی بکار رفته که در نمایشنامه‌های بعدی او چون «خان» «روسک» و «ارواح» و «هدا گابلر» تحول و تکامل می‌یابد. اندیشه اساسی که در سرتاسر نمایشنامه «برنده» جلوه گر میباشد نیروی خواستن بشر است «برنده» میگوید: «بشر با نیروی خواستن میتواند خود را نجات دهد.»



په‌سی آغرافت و آلن بادل «در یکی از صحنه‌های «هدا گابلر»



«دومی قیلا آمارال» در نقش «هدا ۳۱ پاره»

نمایشنامه «برنده» داستان کشیشی است که در یک روز طوفانی خود را به خطر می‌اندازد و پادگیری بسیار، برای شنیدن اعتراضات انسانی محض از سیل عبور می‌کند. این عمل مورد تحسین ماهی‌گیران قرار می‌گیرد و از او دعوت می‌شود که کشیش آنها شود و در آن محل سکنی گزیند. «برنده» دعوت آنها را قبول می‌کند و به خدمت مشغول می‌شود.

کلیسای جدیدی برای آن هاما سازد اما اعتقاد دارد که بشر نبشوند بخورد و بخوابد بلکه باید خدا را صادقانه و با تمام نیروی اندیشه اش پرستش کند... از این دو کلیه های کلیسا را بدور می‌اندازد و از مردم می‌خواهد که به همراه او یکوهستان‌ها رفته و در آنها بنیاد بپردازند.

«برنده» آنها را راهنمایی می‌کند. پیروانش دسته دسته آ بادبهار ادها میکنند و او آنها را بالاتر و بالاتر میبرد. ولی بالاخره کار بجائی میرسد که مردم ناراحت و ناامید میشوند و کشیش را از خود میرانند و او بیکه و تنها در توده های پرفس سرگردان میشود و در میان صخره ها با این طرف و آن طرف می‌رود تا اینکه بهمین اودا فرا می‌گیرد و از بین می‌رود.

در «برنده» نیروی خواستن بدون نوع تجلی میکند. اول نیروی خواستن آنچه با این دنیا تعلق ندارد. دوم کوششی که برای پیروز شدن در اجتماع و در زندگی این دنیا لازم است.

ایسین برای این نوع خواستن آگاهانه اهمیت بسیار قائل است و در تمام کارهای بعدی او نیز دیده میشود.

در نمایشنامه های ایسین زن نقش بسیار اساسی و مهمی دارد. در «برنده» هم دو پرسوناژ زن وجود دارد که برای درک نمایشنامه باید با آنان توجه کامل شود یکی مادر «برنده» که زن مشغول و غیبی است و دیگری همسر کشیش.

مادر پول پرست او بهیچ قیمت حاضر نیست دست از مال خود بردارد. معذرا از پدرش میخواهد که هنگام مرگ در بایش حاضر شود و با اعتراضات او گوش دهد ولی پسر از مادر میخواهد که برای اثبات ایمان خود تروش را وقف کلیسا کند، اما مادر هم با این کار داضی نمیشود. در آخرین دقایق زندگی خود بدنیال پدرش میفرستد ولی «برنده» به با این او نمی‌رود و بیرون ناراحت و معذب می‌رود ایسین در هنگام بیان رابطه مادر و پسر دو نکته را در نظر می‌گیرد یکی

پسران را نجات بدهند ولی «برنده» حاضر نمی‌شود. او میگوید:

«من باید آنچه را بخواب دیده ام از نده کنم و واقعیت بخشم»
در پایان (آگنی) نیز از شدت فقر و سرما می‌میرد.

ایسین می‌خواهد که شخصیت انسان بشام و کمال تجلی کند. او در نمایشنامه «برنده» می‌گوید: «از چنین روحی که متلاشی و از هم پاشیده شده و از میان این دستها و سرها شخصیت تمام و

کاملی بر خواهد خواست»
یک سال بعد از نگارش «برنده» (نمایشنامه) نامه (پیرگنت) بوجود می‌آید. در این نمایشنامه مسائل دیگری غیر از مسائلی که در «برنده» مطرح شده مورد بحث است. پیرگنت، زنده تر و خیال انگیز تر از «برنده» است. (پی بر) اید آلی ندارد و بر خلاف «برنده» حقیقت را در یک سلسله مواردی مختلف می‌آزماید. (پی بر) پسر

موضوع پول و دیگری اوت خانوادگی. او در نمایشنامه های بعدی خود این دو موضوع را بیشتر می‌شکند و به بررسی عمیقتر آن می‌پردازد.

در این نمایشنامه (آگنی) زن «برنده» پرسوناژ مهمی است و در صحنه اول و نامزد فاش جوانی است که از هفتاد و نهایی سابق «برنده» می‌باشد ولی چند ساعت بعد از اولین برخوردش با کشیش. زمانی که او برای نجات آن محض، داوطلب می‌خواهد، تنها کسی که از میان مردم داوطلب همراهی با او میشود (آگنی) است.

(آگنی) همراه کشیش می‌رود و این آشنائی زندگی آن دو را بهم می‌پیوندد. پس از چندی (آگنی) از «برنده» صاحب پسری می‌شود که (آلف) نام دارد. پسر دو ساله آنها بر اثر بی غذایی و کمبود آفتاب مریش می‌شود. زن از شوهر خود می‌خواهد که از آن منطقه سرد به جنوب (در اغلب کارهای «ایسین» جنوب سرد زمین گرما و آفتاب و راه امید است) برود و

مرد لاابالی و مریض است و مادوش (آسی) زن ساده و بیچاره است که ولخرجی های شوهرش و بیمارگی پسرش او را بسوز سیاه نشانده است. ایسن در پرده اول (بی بر) را معرفی میکند. او جوانیست که از معاشرت با دختران لذت می برد و همین جهت برای خوشگذرانی در مراسم عروسی که در دهکده محل سکونتش شرکت می جوید. در مجلس عروسی دختران باو اعتنائی نمیکنند.

از دختری بنام Solweig (سلویک) که نظر او را جلب کرده تقاضای دقش می نماید اما (سلویک) که تازه وارد آن محل شده چون از شهرت باو مطلع میگردد با او نمی دقتد. این شکست خشم جوان سبکس را برمی انگیزد و عروس را میر باید و تا صبح روز بعد او را رها نمی کند. این واقعه تفر مردم ددا نسبت باو تشدید میکند و (بی بر) مجبور می شود برای خلاصی یافتن از دست آن ها بکوه فرار کند.

(سلویک) به کوه نزد او می رود و هر دو با سخن کلیه ای مشغول می شوند ولی پیش از آن که کلیه را تمام کنند (بی بر) بناچار از آن جا می گریزد و بر بالین مادوش که در بستر مرگ است حاضر می شود، با او وداع میکند و برای گردش دور دنیا بر راه می افتد.

(بی بر گت) - جسون (فاوست) کوه عجایب دنیا را می بیند، حوادث گوناگونی برای او پیش می آید، صاحب مال و مکتب می شود و بفرز و تنگمستی می افتد، بصر و مراکش می رود، باجن ها بر خورد میکند، عاشق زن سبز پوشی که در حقیقت جن بوده میشود، آن جنی که بصورت زن در آمده بود



صحنه ای از نمایشنامه «بی بر گت» که در سال ۱۹۵۴ در سوئد تکرار شده است



صحنه ای از نمایش «ددا» اثر ه

از او صاحب فرزند می شود، در مصر از ابوالهول دزد کلبایی مسی طلبه و یک پروفیسور آلمانی که پشت آن ایستاده بوده بجای ابوالهول باو جواب میدهد. او (بی بر) را بکلوب مردان مائل میبرد.

این کلوب در حقیقت دارالجنابین است. در پرده پنجم کشتی (بی بر) میشکند و هر پان دست خالی بختگی می افتد و در کسوها سرگردان می شود. در اطرافش اسواتی بلند میشوند (بی بر) مجبور است در این تنهایی باخوابش رو برو گردد.

صداهای گویند «ماندیش» ایهم و تو عیبی ایستی ما را می اندیشیدی ما آوازه سانی هستیم که باید خوانده می شدیم - ما اشک هانی هستیم که تو هرگز فریخته ای»

(بی بر) شهابی را که در آسمان می رود صدا میزند «مراستمان و طغایات برکتی دای برادر ستاره، آیا هیچیکس، حتی یک نفر، یک نفر هم در آسمان نیست؟»

ولی سروشت (بی بر) بساقبت (برنه) نمی ماند؛ اوله مانند (برنه) در تنهایی نابود می شود و چون (فاوست) کوه بر اثر عنایت الهی نجات می یابد. او سرانجام بگانه خود آغوش زنی که انتظارش را میکشد باز میگردد. (بی بر) از (سلویک) می پرسد که او در این مدت کجا بوده است. زن جواب میدهد: «در ایمان من! در عشق من، در امید من» (بی بر) سرخورد به سینه زنی که چون همسر و مادر است تکیه میدهد و (سلویک) برای او لالائی میخواند.

(آسی) مادر (بی بر) زن دهانی ساده لوحی است. عیاشیهای شوهرش او را رنج داده اعتقاد دارد که دیوانگی های (بی بر) نیز در اثر اطراف شوهرش در شراب خوردن است (موضوع صفات و سجایای که فرزند از پدر و مادرش می برد، افکاری که در اثر شبیمن داستان های مادر در مغزش پیدا میشود و اثریکه امراض در او می گذارند در نمایشنامه های دیگر ایسن هم وجود دارد. نمایشنامه (ادواج) بر اساس همین بحث تنظیم شده است) صحنه مرگ (آسی) یکی از جالب ترین صحنه های نمایشنامه (بی بر گت) است. (آسی) دو بستر در حال اختصار است. (بی بر) برای وداع با مادوش از کوهستان بگانه می آید و وقتی او را در آن حال حال مسی بیند برای تسلای دل مسادر سخن های خیال انگیز بگوشش میگوید او را بر مرکبی سوار می کند و بقصر (سودیا، مودیا) می برد. (بی بر) برایش داستان میگوید (آسی) در هنگام مرگ به پسرش می گوید: «من بگو اعتماد دارم چشمانها بر هم می گذارم و تو مرا هرجا می خواهی ببرد. این صحنه چون وزنه ای است که در

که دیگر ترا و یعنی رابطه بین (برنه) و مادوش نهاده می شود و تراز و تعادل می یابد (سلویک) اولین باری که (بی بر) را در مجلس عروسی ملاقات می کند دختر کوچکی بیش نیست و چون او را از دیوانگی (بی بر) مطلع می کنند دعوت دقش (بی بر) دارد می کند ولی وقتی (بی بر) بکوه قراز می کند او که خود را باعث این جریبان می بیند ناراحت شده نزد او بکوه می رود و چون (بی بر) از او جدا می شود و بفرمی رود (سلویک) بانتظار او مسی نشیند. (سلویک) بر خلاف (بی بر) می داند که جایش در دنیا کجاست و چه باید بکند، او عشق خود را یافته است و به همین دلیل آفتد انتظار میکشد تا (بی بر) در ادعش و محبت خود برای همیشه پناه می دهد.

سیول زنی که ایسن در نمایشنامه های خود خلق کرده در نمایشنامه های (ادوجن

اوایل) بصورت مطلق درآمده است، در نمایشنامه‌های او زن هم فرشته است و هم اهریمن خوبی است و بدی - عشق است و نفرت، در ترازوی (پسرنه) و (پیرکت) مکمل یکدیگرند. در (برنه) ایدآلیسم کور کسورانه انسانی نشان داده می‌شود و (پیرکت) حکایت کسی است که با وجود شور و احساسات بسیار باصل و ایده‌آلی‌پایند نیست.

دوران دوم نمایشنامه‌های ایسن
دوقتی (ایسن) بنوشتن نمایشنامه (انجمن جوانان) پرداخت از فلسفه دست کشید، و به عالم سیاست گام گذارده بود. مرحله دوم نمایشنامه نویسی او با نگارش (انجمن جوانان) شروع میشود. پرسوناژهای آن در موقعیتهای اجتماعی گوناگون قرار می‌گیرند. این اندیشه باعث شده که



صحنه‌ای از «هدا کابلر»

تکتیک تازه‌ای در نمایشنامه نویسی پیدا شود. ما ابتدا از آن صحبت خواهیم کرد. در (انجمن جوانان) زن چون بنام گاهی برای مرد نیست ایسن معتقد است که تا بشر دانش را از آلودگیها بیالاید و صافی نشود اجتماع تغییر نخواهد کرد. بنا بر این او به (نیروی درونی خود) تکیه می‌کند. او میخواهد راه حل را در درون بشر بیابد. ایسن به قضا و قدر اعتقادی ندارد، بلکه به نیروی خواستن معتقد است، و چون با اشکالات زندگی مواجه شود به عرفان‌دوی می‌آورد. در مرحله سوم بخصوص در نمایشنامه (زمانیکه ما مردگان زنده شدیم) این تمایل به عرفان کاملاً دیده میشود.

وقایع بعد از جنگ ۱۸۷۰ سخت‌دور (ایسن) موثر افتاد.

درنامه‌ای که او در سامبر همانسال یکی از دوستانش مینگارد چنین مینویسد:
«وقایع تاریخی، قسمت اعظم فکر مرا بخود مشغول داشته است. فرانسه کهن، قطعه قطعه شده است و زمانی که سرزمین بروس نیز از هم متلاشی گردد، عصری که در حال تکوین می‌باشد آغاز خواهد شد.»

بعد از (انجمن جوانان) ایسن دو نمایشنامه دیگر یکی بنام (امبراطور و کالیله) و دیگری بنام (ستونهای اجتماع) نگاشت. در سال بعد از نگارش (انجمن جوانان) نمایشنامه (خانه هروسک) بوجود می‌آید. در (خانه هروسک) که معروفترین نمایشنامه ایسن می‌باشد چون سه نمایشنامه دیگرش یعنی (ازدواج)، (هدا کابلر) و (اردک وحشی) خانواده بنابه اساس اجتماع نشان داده میشود. ایسن ریشه‌ها ناراحتی‌ها و وضع آشفته زمان را در خانواده جستجو می‌کند. اومی گوید تنها راه رسیدن با آزادی نجات خانواده از فساد و تفریب است و اعتقاد دارد که پایه افراد ما نزدیکان نشان باید شرافت و احترام با آزادی دیگران باشد. مردم باید خانه خود را از فوسالندزیرا روح پدر در خانواده بوجود می‌آید.

پرسوناژهای نمایشنامه‌های این دوران همه از طبقه متوسط و از شهرهای صنعتی می‌باشند. در (نوردن) می‌گوید: «در هر ایستگاهی از قطار راه آهن در اطراف لندن پیاده شوید، با اولین خانه‌ای که بروید پرسوناژهای نمایشنامه‌های ایسن را خواهید یافت.»

در خانه هروسک ایسن زنی را نشان می‌دهد که در مقابل اجتماع می‌ایستد و خودش را آزاد میکند تا شخصیت فردیش را داشته دهد. این زن یعنی **Nora** نورا که صاحب سه فرزند می‌باشد خانه شوهر را ترک میکند. (نورا) هنگامی که **Helmer** (هلمر) شوهرش سخت مریض بود برای نجات او مبلغ ۲۴۰ لیره با امضای جعلی پدرش قرض می‌گیرد و مدت‌ها برای پرداختن اصل و فرع این پول زحمت میکشد ولی این موضوع را از شوهرش مخفی نگاه می‌دارد. زیرا این فعالیتی بقول خودش شادی و غرور او بوده است. (نورا) باین وسیله بزندگیش زیبایی می‌بخشد و این را از برای خودش و بنام عشقی که بشوهرش داشته پنهان میدارد. زندگی آرام و خوش آنها هنگامی که **هلمر** در پیس بانک محل

میشود، ادامه می‌یابد ولی اتفاقاً «هلمر» از کسی که بزنش پول قرض داده بود و کارمند بانک بوده ناراضی است و می‌خواهد او را از کار برکنار کند. طلبکار «نورا» را تهدید میکند که اگر «هلمر» بیکارش کند دازاو را فاش خواهد کرد. بالاخره «هلمر» در میان نامه‌هایش کاغذی را که طلبکار نوشته پیدا میکند و چون موقعیت خود را در خطر می‌بیند سخت خشمناک شده، زنش را بیاد ملامت می‌گیرد و چند دقیقه بعد وقتی که میفهمد سند قرض از بین رفته، دوباره سابقش را در پیش می‌گیرد. «نورا» که با فعالیت خود جان «هلمر» را نجات داده بود، از این پس ناگهان تغییر می‌کند. «نورا» بی میبرد که شوهرش او را چون هروسک سرگرم کننده‌ای دوست داشته و او برای



صحنه‌ای از «هدا کابلر»

«هلمر» کودکی بیش نبوده و شخصیتی در خانه نداشته است. او حس می‌کند که مدت هشت سال با بیگانه‌ای زندگی کرده و برای اوسه فرزند آورده است. اکنون وقت آن رسیده که «نورا» شخصیت فردی خود را بیابد. او باید بفهمد که حق با اجتماع است یا بازن. او در اجتماع بای می‌گذارد. صدای برهم خوردن در یکوش می‌رسد. «نورا» خانه شوهرش را ترک میکند. ایسن چاره دود را نشان نمیدهد. او فقط بر ماب اجتماع انگشت می‌نهد و آن‌ها را باغالی‌ترین وجهی بصورت درامدمی آورد ولی هیچ‌گاه همه درها و روزنه‌های آن پند و نا تو نبندد. بنظر او ممکن است (نورا) و (هلمر) دوباره باهم زندگی کنند اما در آن زمان (نورا) از همه بندها آزاد است و با میل

باطنی خود تن باین ازدواج صحیح داده است.

نمایشنامه ارواح

نمایشنامه (ارواح) در سال ۱۸۸۱ نوشته شد. موضوع توادرت سجا با و خصائل خانواده که در (برند) بآن اشاره شد اندیشه اساسی این نمایشنامه است و در آن شخصیت و اعمال سردی که سالهای پیش مرده با زندگی پرسوناژهای نمایشنامه مربوط میگردد.

زن بیوه کسیکه مرده و در زندگی با او زجر کشیده اکنون نیز میکوشد پس ناخوشش را نجات دهد. (اسواله) پسر این مرد در بیاض بودن پدرش دیوانه می شود. (رجانیا) دختر حرامزاده ای که پدر Oswald (اسواله) از خود باقی گذاشته و در خانه او خدمت میکند می خواهد با (اسواله) یعنی برادرش همزیستی کند ولی بالاخره

«رجانیا» می فهمد که پسر او پایش برادر اوست خانم Alving «آلوینگ» مادر

(اسواله) بخاطر پول با (آلوینگ) ازدواج می کند. در سال اول زندگی پیکار از خانه میگریزد ولی ناچار نزد شوهر باز میگردد. (آلوینگ) با کلفت خانه عشق بازی میکند و از این عشق بازی دخترش بوجود می آید. خانم (آلوینگ) پس از مرگ شوهر پرورشگاهی میسازد و پول بسیار در این راه خرج میکند زیرا مایل نیست که حتی پول پدرش بپوشانند.

منازعه پرورشگاه آتش میگردد و از این می رود. خانم (آلوینگ) همیشه سعی دارد که جلوی حوادث را بگیرد ولی در همه جا شکست می خورد. در برده آخر موضوع ارت باروشی بسیار نمایان میشود صدای (اسواله) که با (رجانیا) مناقشه میکند از اطراف ناهاز خودی بگوشی شناسم (آلوینگ) می رسد.

این صحنه درست نظیر عشق بازی پدر (اسواله) مادر Regania (رجانیا) است. این نمایشنامه با فریاد و مشتک (اسواله) دیوانه پایان میبرد. او فریاد میزند: «مادر خودشید را این بد، خودشید»

خودشید. این، دلیل جنون را در خانواده میداند. موجد و باعث پیدایشن تراژدی نه فرد است و نه سیستم مالکیت فردی. مقصد اصلی خانواده است و پس. خانم (آلوینگ) به پسرش میگوید که او و (آلوینگ) هر دو گناهکارند.

باین زن جز پیروی از مشی وظیفه چیزی نیاموخته اند. در این نمایشنامه (ایسین) فکر غلط وظیفه و تمام قوانین خشک اجتماع را انتقاد می کند. او در بنای خانواده بخصوص به شخصیت زن خیلی تکیه میکند.

در یادداشتهایی که ایسین برای نمایشنامه ارواح نوشته است این طور می گوید: «این زن آن عصر حاضر این شوهران، همسران و دخترانی که همیشه از آسایش و استفاده شده، مطابق استعداد و ذوقشان تحصیل میکنند و از رسیدن به دشمنان جلوگیری می شود. ایشان باین خلق غوی تلخ و تند مادران تسلیم شده خواهند بود. پس ببینید چه نتیجه ای بیار خواهید آورد»

ایسین در نمایشنامه هائی که بعد از (ارواح) نوشته زنان جدید را از نظر روانی مورد بررسی قرار میدهد و صفت هشت ساله در بچرانهای خانواده کی مطالعه می کند از نمایشنامه (ارواح و حوش) ۱۸۸۴ یاد دیگر ایسین علیه خیال و رویاهای کاذب که باعث درهم شکستن خانواده هاست

چنگ بر میخورد. Relling (رلینگ) و پشوهرش میگوید: «این لفت خارجی ایستد آل را بکار نبر، ما در زبان خود گفت دیگری استعمال میکنیم: دروغ»

خودخواهی سردی خانواده Ekdal (اکدال) را بران میکند. او مردی است که برای خانواده اش از (هلر) خطرناک تر و زهر آلودتر می باشد. او باعث مرگ دختر کوچکترش میشود و با اینکه از این واقعه غم انگیز منتر میگردد، زشتی در باره او میگوید: «جفت پیکال الزمرک Hedvig (هدویگ) نخواهد گفت که دختر

کوچک برای او فقط موضوع جالب صحبت زبانی برای خواهد شد و خواهد دید که او نسبت به او احساس نصیب و ترحم خواهد کرد» در آخرین نمایشنامه های این دوره، ایسین شخصیت زن را بیشتر و عمیق تر تحلیل میکند در Rosmerhelm (روزمرهلم) و (هدا گابلر) پسر و از راهی زن شده کرده

Reberca (ریبکا) و (هدا) و (سلویگ) مضموم (نورای) بچه مرده دانه آنان رشد یافته و با جنس آسمانند ایسین احساسات درونی آن ها را نشان می دهد. «ریبکا» و «روزمر» از نظر فکری بیوسکی هائی دارند و ریبا» برای اینکه بر فکر او تسلط کامل داشته باشد خانواده (روزمر) را از هم می پاشد و موجب خودکشی زن او می گردد، ولی زمانی میرسد که «روزمر» اعتقاد خود را نسبت با او دست می دهد و حرف هایش با شک و تردید مینگرد

در پایان کاخ ایستد آل آنان و بران میشود و تنهاره چاره دارد و مرگ می یابند. (ریبکا) و (روزمر) نیز بزندی خود خانه می دهند (هدا) که کالترین زن نمایشنامه ایسین می باشد نمونه زن دور. دام هائی قرن بیستم است و زنان نمایشنامه های بسیاری از نویسنده گان دراماتیک این عصر از روی (هدا) ساخته شده اند

(هدا گابلر) از ابتدال و پستی سخت وحشت دارد. خودخواهی و ابده آسیم شدید او موجب مرگ وی می شود. آن چه (هدا) از ابتدال دور می کند از راه اوست او میدانند که سر نوشتش بدست خود اوست. وقتی باو خبر می دهند که (لادبورگ) خود کشی کرده میگوید: «از راستن این مطلب که هنوز در این دنیا دیده میشود و او طلبانه دست بسازد چاهای ای زد، عملی که همیشه زیباست. احساس آزادی میکنم»

و آنچه باعث خودکشی خود او می شود اینست که می فهمد «لادبورگ» بپل و دلبت خود را نکشته است. از هنگامیکه ایسین بنکارش نمایشنامه «برند» می برد از آن زمانیکه (هدا گابلر) را با تمام برسانه بیست و هفت سال طول میکشد

هر حله سوم نمایشنامه نویسی

در این مرحله ایسین چهار نمایشنامه تنظیم می کند. (استاد ممدار) فوئیسرین و اولین نمایشنامه این دوره است.

(هیلدا) وقتی که بچه بود (سولتر) را می بیند و (سولتر) با او قول می دهد که پس از ده سال بدنیالش رفته او را مانند شاهزاده های چینش بزدود و برایش قصری در آسمان بسازد و از ملکه آن خود، حالا پس از ده سال چون (سولتر) بدنیالش رفته او آمده و می خواهد که بقولش وفا کند و با اسرار از او می خواهد که بر بالای برج منتری که برای خود ساخته پرورد قصری را که قول داده در آسمان بسازد، باو نشان دهد

(سولتر) در این ده سال تغییراتی کرده و از بالا رفتن روی برج هراس دارد ولی بالاخره با ترغیب و تشویق (هیلدا) از برج بالا می رود. آرزوی دختر پسر آورده شده است و می گوید: «بالاخره بآن بالا رسیدم حالا میتوانم صدای چنگ هارا بشنوم ولی یکبار دیگر ایستد آسیم زنی که برای آزادی خود می کوشد، درهم میشکند.

(سولتر) از بالای برج سقوط میکند. خانم (سولتر) بکسی از غم انگیزترین پرسوناژهای ایسین است. وقتیکه از آتش سوژی منزلت صحبت می کند اینطور می گوید: «تمام تابلوهای قدیمی، لباسهای خانواده کی که از نسلهای گذشته باقی مانده بوده هشت هروسک نازنین سوختند» او برای هروسکها اشک میریزد، سولتر در باره او می گوید: «این هم استعداد زیادی برای ساختن داشت، برای بنای روح اطفال او میتوانست، پاکترین و زیباترین روح

را به چاهها بدهد. این استعداد او بود ولی اکنون این ذوق در کوشه ای برای ایدئون استفاده و در این دنیا بیکار هیچکس نیاید

دوست، نژاد و برانه‌هایی که از آتش سوزی باقی مانده است. «
 پان تشریب آندیشه ایسن گسه در ناپاشنامه بر نه پایه گذاری شده بود بکمال زمیند ایسن باز در آخرین ناپاشنامه چیزی در دمه عاشمالی معو می کنده بیمن همه چیز را و بران می نماید ایسن در اینجا به عرفان روی می آورد.

تکتیک ایسن باروش ناپاشنامه نویسی معمول در قرن نوزدهم کاملاً متفاوت است ایسن صحنه را با بحران شروع می‌کند و در بی این نیست که برای ایجاد حادثه زمینه فراهم آورد لاجلی رقم فرمول اسکراب که داستان را در پرده اول نمایش می‌دهد، او می‌گوید که آن‌ها در سراسر ناپاشنامه بتدریج بتناید.

ایسن اولین ناپاشنامه نویسی نیست که نمایش را با یک بحران شروع می‌کند این یکی از خصایص درام (دسناسی) است که از یونانیها تقلید شده. ایسن با مردمی سرو کار دارد که بر علیه رسوم و قوانین خشک اجتماع در جنگند او تاثیر وضع اجتماع و خانواده را بر روی افراد به سخت بررسی می‌کند لذا در ناپاشنامه هائی که محیط مودد حمله اوست نمایش را با صحنه بحرانی آغاز می‌کند. در ناپاشنامه ارواح پایه داستان بروقابع زیباییات نهاده شده است
 ۱- فرارخاسم (آونیک) از خانه شوهر و بازگشت او.

۲- ساختن پرورشگاه.

۳- عقابازی (آونیک) با دختر کلفت خانه و شوهر دادن او در مقابل هتادپوند در ناپاشنامه های مرحله دوم نیروی خواستن از یکطرف و تحول تضاد های اجتماع از طرف دیگر بازی را گرم و پر شورنگ می‌دارد در حالیکه در ناپاشنامه رمانتیک (مأمردگان زنده شویم) که ایسن حالت عرفانی میگیرد از شدت بحرانیها کاست میشود.

ایسن در بیان و تشریح صحنه ها بقدری دقیق است که صحنه ساز باسانی میتواند در همان صحنه اول حالت و موقعیت ناپاشنامه را نشان دهد. ما برای مثال شرح صحنه پرده اول از (خانه عروسک) را در این جا خواهم آورد. (اطلاق مبله است که گرچه ااتیله آن اگر اقیبت نیست ولی با ذوق و سلیقه درست شده. در آخر صحنه از سنت دانت دردی به دردی و درست چه در دیگری به اطاق کار (هنر) باز می‌شود بین دو دریا یونانی فرار او در دو وعظمان او است چه صحنه دردی است جلوش را پیشتر می‌خواند گرفته است، در کنار پنجره. چیز دیگری و چشمبیل و یک نیمکت کوچک گذاوده

اند در دست چه صحنه کمی عقب تر در د بگری است و در همان ست بطرف جلوی صحنه یک بغاری در دستندلی راحتی و یک ستندلی متحرک گذاشته اند میان درو بغاری میز کوچکی قرار دارد.

روی دیوارها گراور هائی نصب شده است لقمه ای باظروف چینی و اشیاء دیگر مزین است و یک کتابخانه کوچک جلو از کتابهای باجله های زیبا مشاهده میشود کف اطاق از شالی مفروش است آتش در بغاری میسوزد و درستان است. زنگ در زده می‌شود و پس از لحظه ای صدای یاز شدن در بگوش میرسد (نورا در حالیکه زمزمه میکند خوشحال و سر درمغ وارد می‌شود او لباس خارج از منزل در بر دارد و در دست چندین بسته در ضمن شویبست که از روی میز دست راستی میکند او را دور دوری در این بند از لای در با دربی را میتوان دید که درخت کاج و بسته ای داخل می‌آورد و در آنها را به غمگناری که در را باز کرده میدهد.)

یکی از مسائلی که تاثیر حاضر بر آن دو برومی باشد شروع نمایش است که چگونه توجیه تماشاگران را به صحنه تاثیر جلب کرد. این مسئله در خانه عروسک بقوی عمل شده است، صحنه خالی از افراد تولید انتظار میکند. زنگ و صدای باز شدن در که از پشت صحنه بگوش میرسد بایسن انتظار شدت میدهد. ورود و نورا در حال زمزمه آهنگی که حاکی از شادی اوست این سوال را پیش می‌آورد که دلیل خوشحالی او چیست؟ رفتن او آمد حمال و خدمتکار، تماشاگر را تدبیرا برای صحنه هنر Helmer میباید. گوش دادن و نورا در نود از پشت در اطاق کار شوهرش حضورش دیگری را نشان می‌دهد و باز انتظار تماشاگران بیشتر میشود. درخت نوبل معرف شادمانی و سرور و خاواده است. تشریح صحنه تنظیم گفتگو و شکل طبیعی نشان دادن خصایص هر صحنه و توازن منطقی در افکار گوناگون و طرز دید افراد مختلف و بکار بردن شوخی در اثر از ای جمله در شوها و مسائلی



صحنه از نمایش هدا ۱۳۱۶

هستند که (ایسن) در خدمت ناپاشنامه نویسی این عصر گذارده است امسال پنجاه سال از مرگ هنریک ایسن می‌گذرد. بیاید او در سراسر اروپا گفتیواها و ناپاشنامه ای از کارهای پر ارزش این ناپاشنامه نویسی مقدر داده شد. ما امیدواریم که هنرمندان ما بر نشان دادن ناپاشنامه های (هنریک ایسن) او را آنطور که باید با ایرانیان بشناسانند.

الفصل اول

برای تنظیم این مقاله از مدارک زیر استفاده شده
 ۱- A Study of six Plays by Ibsen - Brian W. Downs
 ۲- Theory and Technique of playwriting
 ۳- Write That Play by Rowe
 ۴- مقدمه ای که Edvard Rod بر ترجمه ترجمه از خانه عروسک، از ارواح عدا نوشته است.